



۵۴



آسیه حسینی، مربی تئاتر دانش آموزی
در میان موانع زندگی، از مسیر هنر دست نکشید

صحنه‌ای به وسعت یک رؤیا

عکس: فاطمه جاهدی/شهرآرا

چند ورق از خاطرات غلامعلی میرشکار
که حدود ۳۰ سال پیش به محله نیزه پا گذاشت

مرد خنده‌روی محله

۶



۳

ساکنان محله شهید شیروودی از سد معبر پیاده‌رو
توسط مغازه‌داران خیابان مصلی ۷۰۱ گلایه دارند
پیاده‌رو یا انبار کالا؟

۷

۳ نسل از خانواده‌های محله امیرالمؤمنین^(ع)
در برنامه «مغز بادام» دورهمی گرفتند
شیرینی نوه‌داری

همسایه به همسایه، دیدار سی و ششم، کوچه عباس آباد ۷

دل‌داری همسایه برای همسایه

عطائی‌امحله مهدی آباد، جدیدترین محدوده شهری الحاق شده به منطقه ۵ و بسیار مهاجرپذیر است. بسیاری از اهالی اینجای روستاهای اطراف به شهر آمده یا به دلیل اجاره بهای کمتر در این محدوده ساکن شده‌اند. به همین دلیل تعدادی از خانوارها در وضعیت مالی مطلوبی نیستند. البته که خیران و فعالان اجتماعی این محدوده هم کم نیستند؛ درست مثل سه بانوی همسایه کوچه عباس آباد ۷ که مبنای رفاقتشان دوست شدن و دوستی‌شان در حال حاضر خواهرانه است.

● ○ هوای سالمندان را داشتن

طاهره عیدی دوازده سال است که به اینجا آمده و قبلاً ساکن گلشهر بوده است. طاهره خانم در آن محله هم فعال اجتماعی بوده و در پایگاه‌های بسیج فعالیت می‌کرده است، اما وقتی اینجا آمدند، چون آسیب اجتماعی و مشکلات همسایگان را بیشتر دیده، فعالیت‌های اجتماعی و خیرخواهانه‌اش هم بیشتر شده است. همسایگان، طاهره خانم را خنده رو، مهربان و دغدغه مند معرفی می‌کنند؛ کسی که محله را عین خانه و خانواده‌اش دوست دارد و همیشه از احوال همسایه‌ها باخبر است.

این بانو درباره بخشی از فعالیت‌های خیرخواهانه‌شان می‌گوید: همراه دوستان همسایه، سراغ افراد کم بضاعت، بیماران یا سالمندان همسایه می‌رویم. مثلاً سالمندان کم توان و در بستر افتاده را به اردو و زیارت حرم مطهر می‌بریم یا برای آن‌ها دارو و مایحتاج تأمین می‌کنیم.

● ○ منزل طاهره خانم پایگاه خیرخواهی

طاهره دین پرور همراه همسرش، حبیب... صوری، سی‌ساله می‌شود ساکن این محله و کوچه هستند. این زوج به فعالیت‌های خیر و حمایت از هم محلی‌ها شهره هستند. منزلشان هم پایگاه امور خیریه است و هر موقع برنامه توزیع غذای گرم یا کمک‌های خیر را در پیش دارند، محل سامان دهی و توزیع، خانه طاهره خانم است. همسایه‌ها او را درست مثل یک مادر، مهربان و سنگ صبور معرفی می‌کنند.

طاهره خانم عیدی درباره او می‌گوید: آرامشی دارد که قابل وصف نیست و غم و غصه‌ها را از دل همسایه‌ها می‌برد. صبرش هم خیلی زیاد است. چون منزلشان محل امور خیر و پایگاه توزیع است، نیازمندان محله همیشه سراغشان می‌آیند. روز و شب هم ندارد. انصافاً اگر صبور نبودند، این وضعیت را تحمل نمی‌کردند.

● ○ همسایه‌هایی مثل خانواده

زهرا خیابانی حدود هفت ساله می‌شود که ساکن کوچه عباس آباد ۷ شده است. اوایی که به این محله آمد، خیلی گوشه گیر بود و به قول خودش حال و هوای این محدوده را دوست نداشت، اما با اصرار خانم‌های همسایه، راه پایش به مسجد امیرالمؤمنین^(ع) همین معبر باز شد و حالا فرمانده پایگاه خواران یاس نبی^(س) اینجا است. او از نظر همسایه‌ها پرانرژی، مهربان و کارگشاست. خود زهرخانم با کمک خیران، بسیاری از مشکلات معیشتی همسایگان کم بضاعت را رفع کرده است.

او می‌گوید: قبلاً در محدوده میدان هفده شهریور ساکن بودیم و هیچ ارتباطی با همسایه‌ها نداشتیم، اما اینجا اوضاع فرق می‌کرد. اوایل از اینکه همسایه‌ها سراغم را می‌گرفتند و احوالپرس بودند، خوشم نمی‌آمد و آن را بد تعبیر می‌کردم. مدتی گذشت و فهمیدم همسایه‌ها خیلی مهربان و صمیمی هستند. اینجا همسایه‌ها ی سن و سال دار مثل مادر و جوان‌ترها همچون خواهرانم هستند. سنگ صبورند و دلسوز. اگر یک روز ناراحت باشی حتماً می‌فهمند و دل‌داری‌ات می‌دهند.



آزادسازی اراضی تصرف شده مفتاح شرقی

با هدف مقابله با زمین خواری، تصرف اراضی و پاسخ‌گویی به شکایت شهروندان ۲ هزار و ۸۰۰ مترمربع از اراضی تصرف شده واقع در بولوار مفتاح شرقی رفع تصرف و آزادسازی شد.

براین اساس، زمین خواران ملکی به مساحت ۱۹۴۸ مترمربع را در بولوار مفتاح شرقی ۲۸، شیرنژاد ۲۰ تصرف کرده و اقدام به دیوارکشی غیرمجاز با ورق گالوانیزه و اجرای دیوار بلوکه سیمانی کرده بودند که در راستای برخورد قانونی با ساخت و سازهای بدون پروانه، خلاف ضوابط فنی و شهرسازی و بناهای خطرناک، عملیات برش‌کاری و جمع‌آوری سازه‌ها با اخذ دستور از مقام قضایی اجرا و رفع تخلف شد.

کسب رتبه برتر منطقه مادر مسابقات دوام ثامن

هفتمین دوره مسابقات عملیاتی داوطلبان و اکنش اضطراری محلات دوام ثامن با برتری تیم منطقه ۵ به پایان رسید. این مسابقات هجدهم مهر، در پارک جنگلی وکیل آباد برگزار شد و تیم آقایان شهرداری منطقه ۵ موفق شد رتبه برتر این دوره از مسابقات را بین سایر تیم‌های شرکت‌کننده از مناطق سیزده‌گانه کسب کند. در این دوره شرکت‌کنندگان در رشته‌ها و زمینه‌های مختلف مانند کار با ابزار، آمادگی جسمانی، اسکان اضطراری، کمک‌های اولیه، امداد و اطفای حریق و عملیات، مهارت‌های خود را به چالش کشیدند.



خیران منطقه مادر پویش
«مشهد مهربان»
نقش‌بزرگی ایفا کردند

۳۳ کودک به مدرسه برگشتند

ساجدی‌نیا شهردار منطقه ۵ مشهد گفت: ۷۰۰ میلیون ریال کمک نقدی در پویش «مشهد مهربان» جمع شده است. حسن صالحی مفرد با بیان این مطلب افزود: پویش «مشهد مهربان» با هدف شناسایی و کمک به کودکان بازمانده از تحصیل در سطح محلات و مناطق حاشیه شهر برای سال تحصیلی ۱۴۰۵-۱۴۰۴ به اجرا درآمد و طی آن تاکنون ۷۰۰ میلیون ریال کمک نقدی از سوی خیران جمع شده است.

وی افزود: براین اساس، ۳۳ کودک بازمانده از تحصیل با همکاری شوراهای اجتماعی محلات منطقه ۵ شناسایی شدند و در قالب ۶ خیریه، کمک‌های نقدی از خیران جمع‌آوری و ۵۷۷ مورد از اقلام تحصیلی و آموزشی برای این کودکان خریداری شد. شهردار منطقه ۵ بیان کرد: بیشترین کمک‌های صورت گرفته از سوی خیران در محلات امیرالمؤمنین^(ع)، نیزه، مهدی آباد و مهرآباد انجام شده و بیشتر کمک‌های جمع‌شده نیز به کودکان در محله مهدی آباد اختصاص یافته است.

●● نمی‌خواهیم کار مغازه‌دارها کساد شود

اسما هادی زاده هم در انتهای همین خیابان با همسر و کودک خردسالش زندگی می‌کند. او می‌گوید تقریباً هر روز هنگام رفت و آمد با مزاحمت‌های بسیاری روبه‌رو می‌شوند؛ «بیشتر وقت‌ها مجبور می‌شویم از خیابان عبور کنیم، چون کالسکه از بین کارتن‌ها رد نمی‌شود. ماشین‌ها هم نزدیک پیاده‌رو حرکت می‌کنند و واقعاً خطرناک است. چند بار هم اجناس افتاده اند و وسط مسیر و راه را بسته‌اند. او تأکید می‌کند: هیچ‌کدام از ما نمی‌خواهیم کار مغازه‌دارها کساد شود. همه در این محله یکدیگر را می‌شناسیم. فقط انتظار داریم کمی رعایت کنند تا هم مردم بتوانند راحت تردد کنند و هم مغازه‌ها به کارشان برسند. نظم و همکاری، به نفع همه است.

●● لزوم همکاری نهادهای مختلف

در پایان برای پیگیری موضوع، با رئیس اداره خدمات شهری منطقه ۶ گفت‌وگو کردیم تا گلیه‌های شهروندان این محدوده را با او در میان بگذاریم.

یحیی زنگویی در ابتدا با تأیید گفته‌های مردم، از به حق بودن شکایت‌ها گفت و توضیح داد که نیروهای خدمات شهری هر روز در این مسیر حضور دارند و به صاحبان مغازه‌ها تذکر می‌دهند؛ «تقریباً هر روز به مغازه‌دارها اخطار داده می‌شود و حتی چند مورد هم جریمه شده‌اند. طبق دستورالعمل‌ها موظفیم با سد معبر برخورد کنیم و این کار را هم انجام می‌دهیم.»

او با این حال از ریشه‌دار بودن این مشکل در معبر مصلی ۷۰۱ گفت و توضیح داد: متأسفانه چیدن اجناس در پیاده‌رو در این محدوده به نوعی تبدیل به فرهنگ اشتباه شده است. این خیابان یکی از مراکز اصلی توزیع ارزاق در منطقه به شمار می‌آید و بسیاری از مغازه‌دارها سال‌هاست به همین شیوه فعالیت می‌کنند. به همین دلیل، تنها تذکر و جریمه کافی نیست و تأثیر ماندگاری ندارد.

زنگویی تأکید کرد که برخورد‌های سخت‌گیرانه تر ممکن است تبعات اجتماعی به همراه داشته باشد و افزود: نیاز است که دستگاه‌های دیگر مثل نهادهای قضایی، بهداشتی و انتظامی هم در این زمینه همکاری کنند.

به گفته رئیس اداره خدمات شهری منطقه ۶، این موضوع در دستور کار شهرداری قرار دارد و قرار است در نشست‌های مشترک با فرمانداری و استانداری نیز بررسی شود تا راهکارهای مؤثرتری برای سامان‌دهی معابر و حفظ آرامش شهروندان اجرا شود.



●● اجناس تلنبار شده در مسیر عابران

پیاده‌رو باید مسیری امن و خلوت برای رفت و آمد مردم باشد اما در این معبر چنین کاربردی ندارد. حالانیمی از فضای پیاده‌روها با انبوه قفسه‌ها، کارتن‌ها و اجناس تلنبار شده اشغال شده‌اند. عابران پیاده هم به ناچار برای عبور، خودشان را لایه‌لای اجناس جامی دهند یا از خیابان عبور می‌کنند.

علیرضا کامل یکی از ساکنان انتهای مصلی ۷۰۱ است که هر روز از این مسیر عبور می‌کند و می‌گوید تردد در پیاده‌روها در برخی ساعات سخت است؛ «پیاده‌روها تبدیل به انبار مغازه‌ها شده‌اند. مغازه‌داران با بی‌ملاحظگی هرچه جعبه و کارتن دارند، جلو مغازه می‌گذارند و جایی برای عبور مردم باقی نمی‌ماند. عابران ناچارند از خیابان بروند.»

او با نازا حتی ادامه می‌دهد: مادرم با عصا راه می‌رود و عبور از این مسیر برایش بسیار سخت است. باید میان کارتن‌ها حرکت کند و مراقب باشد به چیزی نخورد. چند بار نزدیک بود زمین بخورد و یک بار هم دستش زخمی شد.

ساکنان محله شهید شیرودی از سد معبر پیاده‌رو توسط مغازه‌داران خیابان مصلی ۷۰۱ گلایه دارند

پیاده‌رو یا انبار کالا؟

نیکو عقیده | سد معبر یکی از مشکلات مهم شهری است که می‌تواند علاوه بر نازیباکردن محیط‌های شهری، آرامش شهروندان را به هم بزند. در برخی معابر پررفت و آمد منطقه ۶ این مشکل پررنگ‌تر است. خیابان مصلی ۷۰۱ در محله شهید شیرودی یکی از همین معابر است؛ معبری کم‌عرض که ابتدای آن با مغازه‌های آجیل، خشکبار و زعفران شروع می‌شود و بعد به مجتمع‌های بزرگ زیورآلات و خرازی می‌رسد.

انتهای این خیابان هم خانه‌های مسکونی قرار دارد. در ابتدای معبر صاحبان مغازه‌های خشکبار و آجیل، جعبه‌ها را جلومغازه‌هایشان چیده‌اند تا اجناس بیشتری را در معرض دید خریدارها قرار بدهند. اما نیمی از پیاده‌رو را اشغال کرده و مشکلاتی به وجود آورده‌اند.



تخریب بناهای ناایمن

در پی برخورد قانونی با ساخت‌وسازهای غیراصولی، سه ساختمان ناایمن در منطقه شناسایی شد و اقدامات لازم برای رفع خطر صورت گرفت. باتوجه به دستور مقام قضایی از دادسرای عمومی و انقلاب ناحیه ۷ مشهد و پس از طی مراحل قانونی، این عملیات هادر خیابان‌های حر ۱۳ و شهید موسوی نژاد ۵۸ اجرا شد.

رفع نواقص تابلوهای ترافیکی

به دنبال درخواست اهالی خیابان شهید بحرینی، عملیات رفع نواقص و بهسازی تابلوهای ترافیکی در این محدوده انجام شد. در این اقدام، تابلوهای فرسوده و آسیب‌دیده ترمیم، پایه‌های جدید نصب و علائم مورد نیاز در معابر پرتردد جانمایی شد تا ایمنی عبور و مرور شهروندان ارتقا یابد.

جوان‌سازی درختان در پاییز

با آغاز فصل جدید و در راستای بهبود رشد و طراوت درختان، عملیات هرس ۱۷۸۰ اصله درخت در معابر و بوستان‌های منطقه اجرا شد. هدف از اجرای این طرح، جوان‌سازی درختان، جلوگیری از شکستگی آن‌ها در فصول سرد، و ارتقای زیبایی فضای سبز شهری عنوان شده است.



به مناسبت هفته تربیت بدنی برگزار شد

دوچرخه‌سواران پیشکسوت خراسانی در صدر قهرمانی کشور

سعیده ساجدی‌نیا | مسابقات دوچرخه‌سواری قهرمانی پیشکسوتان کشور در منطقه ۵ شهرداری مشهد برگزار شد و پیشکسوتان خراسان رضوی صاحب سیزده مدال رنگارنگ در بخش تایم تریل انفرادی و استقامت جاده شدند.

در این مسابقات که با حضور ۱۵۰ دوچرخه‌سوار از بیش از بیست استان کشور برگزار شد، پیشکسوتان مسیر بولوار قمر بنی‌هاشم (ع) تا بوستان ۷۳ هکتاری کرامت واقع در شهرک شهید رجایی راکاب زدند و دوچرخه‌سواران خراسان رضوی با سیزده نشان، تهران هشت نشان و مازندران شش نشان به ترتیب جایگاه‌های اول تا سوم را به خود اختصاص دادند.

کوچک‌ترین شرکت‌کننده در این مسابقات ۳۵ سال و مسن‌ترین شرکت‌کننده دوچرخه‌سوار ۸۷ سال سن داشت. این مسابقات به مناسبت آغاز هفته تربیت بدنی و با هدف ارتقای فرهنگ دوچرخه‌سواری و داشتن هوای پاک از سوی هیئت دوچرخه‌سواری استان و با مشارکت شهرداری و آیفای مشهد برگزار شد.



آسیه حسینی، مربی تئاتر دانش آموزی در میان موانع زندگی، از مسیر هنر دست نکشید

صحنه‌ای به وسعت یک رؤیا

داستان جلد



درخشش در «چرانمی خندی؟»

می‌گوید: «بازیگری خوب بود، اما من کارگردانی را بیشتر از بازیگری دوست داشتم.» و همین علاقه باعث شد در پانزده سالگی مدرک مربیگری تئاتر را از همان هنرکده فرخ بگیرد، اتفاقی که مسیرش را برای همیشه تغییر داد. آن مدرک، باعث ورق خوردن یک فصل جدید در زندگی‌اش شد. در مدرسه خودش گروه تئاتر تشکیل داد، اما اولین تلاش‌ها نتیجه‌ای نداشت. کسی او را نمی‌شناخت. باین حال، یک نفر بود که به او ایمان داشت؛ خانم علی‌نیا، مدیر مدرسه راهنمایی المهدی (عج) و معلم عربی سابقش. آسیه با لبخند از او یاد می‌کند و می‌گوید اگر حمایت او نبود، شاید هیچ‌کدام از این‌ها اتفاق نمی‌افتاد. با کمک او در آزمون عملی و تئوری آموزش و پرورش شرکت کرد و پذیرفته شد. از آنجا بود که گروه تئاتر دانش آموزی مدرسه المهدی (عج) شکل گرفت. سال اول رتبه‌ای نیاوردند، اما سال بعد با نمایشی به نام «چرانمی خندی؟» روی صحنه رفتند و اول استان شدند. از همان جا نام آسیه کم‌کم بین مربیان تئاتر دانش آموزی شناخته شد.

ترکین پروژکتور بالای سر بازیگرها!

سال ۹۱ نقطه عطف دیگری در مسیر او بود. با دانش آموزان دبیرستان مصطفی‌نژاد، نمایشی به نام سورپرایز اجرا کردند؛ نمایشی که ابتدا در ناحیه و استان اول شد و بعد به جشنواره بین‌المللی کودک و نوجوان همدان راه پیدا کرد. آسیه هنوز با شوق از آن روزها حرف می‌زند: «تنها گروه دانش آموزی بودیم میان گروه‌های حرفه‌ای و سن بالا. کسی جدی‌مان نمی‌گرفت و ما برخلاف تصور بقیه روی صحنه درخشیدیم.» در یکی از اجراها، درست وسط صحنه، یکی از پروژکتورها بالای سر بازیگران ترکید. تماشاگران جا خوردند، اما بچه‌ها بی‌آنکه لحظه‌ای مکث کنند، با تسلط کامل بازی را ادامه دادند. آسیه می‌خندد و می‌گوید: «داورها فکر کردند این اتفاق جزوی از نمایش بوده است!»

بزرگ‌ترین افتخار، پرورش استعدادها

تعداد شاگردانی که آسیه در طول این سال‌ها آموزش داده، از دستش در رفته است. خودش می‌گوید: «دیگر بعضی‌هایشان حالا در دانشگاه‌های مطرح درس می‌خوانند، بعضی بازیگر شده‌اند، بعضی کارگردان، و خیلی‌ها هم برای خودشان گروه تئاتر تشکیل داده‌اند.»

وقتی از او می‌پرسیم بزرگ‌ترین افتخارش چیست، بی‌درنگ پاسخ می‌دهد: «پرورش همین بچه‌ها. هیچ جایزه‌ای برایم با لحظه‌ای برابری نمی‌کند که می‌بینم شاگردهایم با اطمینان روی صحنه می‌روند.»

بیشتر فعالیت‌هایش در مدرسه المهدی (عج) بوده است. همان جایی که سال‌هاست گروه تئاتر دانش آموزی را هدایت می‌کند. از دغدغه‌هایش که می‌گوید، صدایش رنگ‌نگرانی می‌گیرد: «بچه‌های این منطقه شاید فرصت کمتری برای رشد در زمینه هنر داشته باشند. همیشه دلم می‌خواست برایشان فضایی بسازم که بتوانند استعدادشان را کشف کنند.»

روشن شدن مسیر روی صحنه مدرسه

داستان علاقه آسیه به دنیای صحنه، از سال سوم راهنمایی شروع شد: روزی که استاد حمیدقلعه‌ای، کارگردان شناخته‌شده و بنیان‌گذار تئاتر دانش آموزی در مشهد، پا به مدرسه‌شان گذاشت. آمده بود تا از بین بچه‌ها برای یک نمایش جدید تست بازیگری بگیرد. آسیه که آوازه دنیای تئاتر را فقط از دور شنیده بود، با کنجکاوی و کمی خجالت، اسمش را نوشت. آن روز، وقتی روی صحنه کوچک مدرسه چند جمله گفت، چیزی در درونش روشن شد. همان تست اول، مسیر زندگی‌اش را عوض کرد.

هنرکده «فرخ» مسیری به سمت آینده

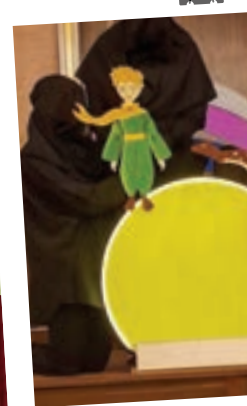
تا قبل از آن، مثل بیشتر هم‌سن و سال‌هایش، خودش را محقق‌کننده رؤیای پدر و مادرش در روپوش سفید پزشکی می‌دید. اما بعد از چند بار تماشای اجراهای استاد قلعه‌ای، آن جادو، آن دنیای پرنور و پرهیجان صحنه، دلش را برد. از همان جاشروع کرد به تمرین، به حضور در نمایش‌ها، و به زندگی در نقش‌هایی که یکی پس از دیگری می‌آمدند. اما در خانه، اوضاع فرق داشت. خانواده‌اش این مسیر را مناسب نمی‌دانستند. نگاهشان به تئاتر پر از سوء تفاهم بود، و مخالفتشان جدی. اما آسیه از آن آدم‌هایی نبود که با اولین مخالفت پاپس بکشد. با هوش و پیگیری بود. هربار که حرف کلاس‌ها به میان می‌آمد، لبخند می‌زد و می‌گفت: «کلاس تقویتی دارم.» در حالی که مسیرش به سمت هنرکده فرخ در نزدیکی باغ ملی می‌رفت، جایی که برایش حکم پناهگاه را داشت. پول رفت و آمدش را از پول توجیبی‌هایش پس‌انداز می‌کرد. گروه‌شان نمایش‌های بسیاری روی صحنه برد، و او کم‌کم داشت در خودش چیزی کشف می‌کرد: استعدادی واقعی، و عشقی که با گذر زمان خاموش نمی‌شد.

تمام شدن رؤیای سفر

اولین اجرای جدی‌اش را هنوز با جزئیات به خاطر دارد. با لبخند می‌گوید: «من در این رشته کارم را با بازیگری شروع کردم. اجرای اول من بازیگری به عنوان نقش خوا در نمایش نامه حوا بود که سال ۸۴ روی صحنه رفت و در سطح ناحیه و استان مقام هم آورد. اما پشت آن لبخند، خاطرات تلخی هم هست. از جمله اجرای معروف عبور از خان هفتم، نمایشی که در ناحیه، اول شد و قرار بود برای بازیینی استانی به نیشابور بروند. آسیه با شوق، برگه رضایت نامه رابه خانه برد و با عنوان اردوی مدرسه جلوی پدرش گذاشت. اما پدرش وقتی اسم اجرای نمایش را روی برگه خواند، رضایت نامه را پاره کرد. همان لحظه صدای جروبحث بلند شد، و رؤیای سفر نیشابور در همان جاتمام شد. از آن روزها خاطرات بسیاری دارد: از قهرها، دل‌خوری‌ها، اشک‌ها و باز دوباره ادامه دادن‌ها. اما شاید همان سختی‌ها بود که او را ساخت.»

نیکی عقیده‌دار خانه‌ای بزرگ شد که پدر نظامی‌اش همه چیز را با قاعده و برنامه می‌خواست و مادرش رؤیای پوشیدن روپوش سفید پزشکی را برای دخترش در سر داشت. اما آسیه، دختری نبود که به سادگی در مسیر از پیش تعیین‌شده دیگران قدم بگذارد. پشت نگاه آرامش، روحی جسور و سرکش پنهان بود. هربار که صحبت از آینده می‌شد، او فقط سکوت می‌کرد، اما در دلش می‌دانست مسیر خودش را خواهد رفت؛ مسیر صحنه، نور و تئاتر. با نیت کلاس‌های تقویتی درسی، از خانه بیرون می‌زد و خودش را به کلاس‌های تئاتر می‌رساند؛ همان جایی که به قول خودش فهمید زندگی یعنی توانایی ساختن جهان‌هایی تازه از دل کلمات. نگاه نادرست و قضاوت‌های اطرافیان نسبت به تئاتر هیچ وقت نتوانست علاقه‌اش را خاموش کند. در پانزده سالگی، مدرک مربیگری تئاتر را گرفت. یک سال بعد، مربی تئاتر شد و کارش را در مدارس شروع کرد. بعدها در دانشگاه سوره تحصیل کرد و مدرک کارشناسی کارگردانی نمایش گرفت. او حالا سال‌هاست که در مدرسه المهدی (عج) محله کهنه بیست کار می‌کند؛ محیطی که برایش فقط یک فضای آموزشی نیست، بستری است برای کشف استعداد بچه‌ها و ساختن نمایش‌هایی که گاهی از خود زندگی الهام می‌گیرند. آسیه حسینی، ساکن محله کارمندان اول، با بچه‌ها نمایش‌هایی روی صحنه برده است که پشت هرکدامشان، ساعت‌ها تمرین، خلاقیت و عشق وجود دارد.





دکور شازده کوچولو فروریخت



گرفتند و انتخاب نقش هاتول کشید. بعد از آن نمی دانستیم چطور آن همه عروسک تهیه کنیم. هر عروسک ساختن حدود ۸ میلیون تومان هزینه داشت. تصمیم گرفتیم خودمان بسازیم. با ورق هشت میل و دکور چوبی. فقط ساخت وسایل حدود یک هفته در مدرسه زمان برد. رضوان اختیاری، موزیسین گروه که انتخاب صدای صحنه ها را برعهده داشته است، از اتفاقی غیرمنتظره در زمان بازبینی ناحیه می گوید: موقع اجرا جلو دورها در بازبینی ناحیه دکور آمد پایین و خراب شد و همین باعث شد رتبه نیاوریم. اما خیلی برای این اجرا زحمت کشیده بودیم و نمی خواستیم به همین راحتی کنار بکشیم. فیلم اجرا را برای آموزش و پرورش ناحیه ۵ فرستادیم و این بار اول شدیم و به مرحله بعد راه پیدا کردیم.

با چند نفر از همین شاگرد ها در سالن کوچک مدرسه گفت و گو می کنیم؛ نوجوان هایی که حالا چند سالی است با آسیه حسینی کار می کنند. از روز اول تست دادنشان که می گویند، لبخند هایشان یادآور همان روزی است که آسیه نوجوان، برای اولین بار روی صحنه رفت. با همان شوق و همان برق چشم ها. می گویند تا امروز نمایش های بسیاری اجرا کرده اند، اما خودشان و مربی شان هر دو، اجرای نمایش شازده کوچولو را از همه به یادماندنی ترمی دانند: نمایش عروسکی که در سال ۱۴۰۲ روی صحنه رفت و از همان آغاز، چالشی بزرگ برایشان بود. فاطمه قاسمی، یکی از اعضای گروه که از کودکی به تئاتر علاقه داشته و در این نمایش، عروسک گردان نقش شازده کوچولو بوده است، با هیجان تعریف می کند: فقط هفت جلسه تست صدا

ماجرای وانت در سفر اصفهان



می کردیم. حس می کردیم بخشی از نمایانمان هستند، نه فقط ابزار صحنه.

زحماتی که نتیجه داد



آن سفر برایشان فقط اجرای یک نمایش نبود؛ تجربه زیستن در کنار آدم هایی بود که از گوشه و کنار ایران آمده بودند. نازنین با هیجان از آن روزها یاد می کند: «از نزدیک با بچه هایی آشنا شدیم که گویش و لباس محلی خودشان را داشتند. هر گروه با فرهنگی تازه از راه رسیده بود و همین باعث شد نگاهمان به هنر و مردم کشورمان بازتر شود.» اما پشت همه آن تجربه ها، دلتنگی آسیه حسینی هم بود. چون طبق قوانین، مربیان اجازه نداشتند همراه گروه باشند. با این حال، آواز دور هوای بچه ها را داشت: تماس های تصویری هر شب، پیام های پراز انرژی، و دلگرمی هایی که از صد ها کیلومتر دورتر به آن ها می رسید. بچه های گویند هر بار که تماس می گرفت، انگار قوت قلب تازه ای می گرفتند. در نهایت، آن همه تلاش و تمرین و اشک و خستگی، در روز اختتامیه به بار نشست و گروه آسیه با اجرای درخشان، مقام نخست جشنواره را به دست آوردند.

وقتی از دور به آن ها نگاه می کنی، جمعی را می بینی که چیزی فراتر از یک گروه تئاترند. هرکدامشان بخشی از رؤیای آسیه هستند: رؤیای دختری که سال ها پیش، باترس، راهش را به سوی صحنه باز کرد و حالا نسلی را تربیت کرده است که بی هراس از قضاوت، با جسارت و عشق روی صحنه می درخشند.

شهریور ۱۴۰۳ بچه ها به واسطه نمایش به جشنواره دانش آموزی امید فردای اصفهان راه پیدا کردند. این دعوت برای بچه ها شبیه رؤیایی بود که بالاخره جان گرفته بود. بچه ها صبح زود، با لباس های یک دست و چمدان های پراز عروسک و وسایل صحنه، با ذوق و لبخند سوار اتوبوس شدند اما پشت هر لبخند، شور و استرسی پنهان بود که فقط کسی که روی صحنه می رود، آن را می فهمد. نازنین محمدزاده، یکی از اعضای گروه، درباره روزهای قبل از سفر می گوید: تمرین های فشرده ای داشتیم. بعضی روزها در مدرسه شش ساعت پشت سر هم تمرین می کردیم. همه مان می خواستیم بهترین اجرا را داشته باشیم. مدرسه هم خیلی کمک کرد و بهترین امکانات را در اختیارمان گذاشت؛ باند، دستگاه بخار، نور و وسایل صحنه و... همه را با خودمان بار زدیم و به اصفهان بردیم. در اصفهان، آن ها در اردوگاه شهید بهشتی مستقر شدند. گروه های زیادی از سراسر کشور آمده بودند؛ سرود، تئاتر، موسیقی. هر گوشه اردوگاه پر بود از لهجه ها و رنگ ها. از لباس های محلی تا صداهای مختلفی که در هم می پیچیدند. اما گروه آسیه با باری که سوار بر وانت از این سو به آن سو می بردند، بیشتر از همه جلب توجه می کرد.

نازنین می خندد و می گوید: همه با تعجب نگاهمان می کردند و می گفتند چرا این همه وسیله از مشهد آورده اید! آنجا باند بود، ولی ما ابزار خودمان را می خواستیم. همه وسایل را خودمان جابه جا



چند ورق از خاطرات غلامعلی میرشکار که حدود ۳۰ سال پیش به محله نیزه پا گذاشت

مرد خنده روی محله

ایستگاه
اول

چهره محله از سال ۷۴ تا الان خیلی عوض شده است. پیاده روی فعلی که روی آن ایستاده ایم، خانه بود و منزل ما پشت آن قرار داشت. بعد از آنکه خانه را خریدیم، پرس و جو کردم و متوجه شدم شهرداری می خواهد چند سال دیگر خیابانی در محله احداث کند و بعضی خانه ها خراب خواهند شد، اما خوشبختانه زمین ماتوی طرح نبود.

مریم دهقان اسی سال قبل به این محله پا گذاشت و حالا هر خاطره ای که برایمان تعریف می کند، حتی ردی از آن در چهره محله باقی نمانده است. خانه های بتنی و آجری، جای درخت های توت و سقف های گنبدی روستای نیزه را گرفته است. روستایی که حالا بخشی از محله نیزه است. غلامعلی میرشکار که ۷۴ سال از عمرش گذشته است، حالا هنگام مرور خاطراتش، خنده از لبانش محو نمی شود.

ایستگاه
دوم

وقتی به اینجا آمدیم، راسته این خیابان تا روستای پاوه و بعدتر از آن، پراز درختان توت بود و سایه خوبی داشت، اما به خاطر درست کردن خیابان، شهرداری خیلی از آن درخت ها را قطع کرده است. آن زمان، چون پارکی نزدیک منزلمان نبود، تنها ورزشی که انجام می دادم، پیاده روی هر روزه در همین مسیر بود.

ایستگاه
سومایستگاه
چهارم

الان که ۱۰ سال از عمل زانویم گذشته، چند قدم بیشتر نمی توانم راه بروم و با توتوق همیشگی من کنار مغازه دوستان محله است. صندلی مخصوصی دارم و همان جامی نشیمنم و با هم سن و سالان و جوانان محله گپ می زنم. تعریف از خود نباشد، در خندانند دیگران تبخیر خاصی دارم و با پیرمرد ها و جوان ها هم صحبت می شوم.

ایستگاه
پنجم

هنوز در خانه ها حمام نداشتیم و از حمام عمومی و نمره محله نیزه در خیابان شهید آوینی ۴۵ استفاده می کردیم که بعد از فوت صاحبش، خراب شد و چند خانه مسکونی جایش ساختند. وقتی حمام کردنمان تمام می شد، خودمان را به یک نوشابه تگری و خنک مهمان می کردیم.

ایستگاه
ششم

یادم می آید وقتی تازه به این محله آمده بودیم، هنوز مغازه چندانی نداشت. تنها فروشنده هایی که اینجا بودند، یک قصابی رویه روی خانه مادر کوچه شهید زارعی بود که تا همین چند سال پیش هم فعالیت می کرد ولی الان آپارتمان و یک تعویض روغنی، جای آن را گرفته است. کمی بالاتر هم به فاصله سیصد تا چهارصد متر، ایزار فروشی بود.

از بچگی پسر شیطان و بازیگوشی بودم و این ماجرا تا پنجاه سالگی هم ادامه داشت! حدود بیست سال پیش، از کنار خیابان شهید آوینی ۴۷ داشتم رد می شدم که دیدم مرد بزرگ سال و تنومندی بالای درخت توت رفته است و دارد به شاخه هایش فشار می آورد. سنگ کوچکی برداشتم و به سمتش پرت کردم که به کمرش خورد و دردش آمد و من فرار کردم.



روایت محمد فتحانی، مأمور سد معبر شهرداری از پیدا کردن و تحویل دادن یک چک

امتحان امانت داری



صندوق
خاطرات

نبود. بالاخره تلفنش را برداشت و به ناظر سد معبر منطقه زنگ زد؛ ماجرا را تعریف کرد و قرار شد با هم موضوع را پیگیری کنند. کمی بعد، هر دو به بانک مربوطه رفتند؛ بانکی که چند خیابان بالاتر از محل خدمتش بود. برگه را نشان دادند و از کارمند بانک خواستند در سیستم جست و جو کنند. بعد از کمی بررسی، شماره تلفن صاحب حساب پیدا شد. تماس گرفتند. محمد می گوید: صدای مردی میان سال از آن طرف خط آمد. مضطرب و نگران. از لحنش معلوم بود تازه فهمیده چک را گم کرده است و حال خوبی ندارد. وقتی گفتم چک دست ماست، صدای نفس را حتش را شنیدم.

دیدار در بانک

نیم ساعتی بیشتر نگذشته بود که مرد خودش را به بانک رساند؛ نفس زنان، با صورتی خیس از عرق و نگاهی پر از اضطراب. همین که چک را دید، چند بار پشت سر هم تشکر کرد و گفت آن راهمان صبح، موقع رفتن به محل کارش، گم کرده است. محمد بعد تر فهمید او یکی از کاسبان شناخته شده خیابان هفده شهریور است؛ صاحب مغازه ای بزرگ در زمینه پوشاک. چک را که گرفت، خواست به قول خودش جبران زحمت کرده باشد. با لبخند گفت: «یک روز با خانواده به مغازه ما تشریف بیاورید و هر چه خواستید بردارید و مهمان من باشید.» اما محمد با همان آرامش همیشگی اش جواب داد: «کار برای رضای خدا بوده نه چیز بیشتر.» هنوز هم بعضی روزها که محل خدمتش خیابان هفده شهریور است، گاهی چشمش به همان مرد می افتد. هر بار که یکدیگر را می بینند، مرد لبخند می زند و باز تشکر می کند؛ انگار آن اتفاق، هنوز برایش زنده است.

چیزی توجهش را جلب کرد؛ «جلواییم کاغذی سفید در ابعاد چک روی زمین دیدم. وقتی خم شدم، دیدم اشتباه نکرده ام؛ یک چک بود. چک روز، به مبلغ ۸ میلیون تومان، با امضا.»

یک نفس راحت

نشانی دقیق آن محل را حالا به خاطر ندارد؛ فقط یادش مانده یکی از معابر شلوغ شهرک شهید باهنر بود. چالش او در آن محدوده همیشه تجمع دست فروش ها بود و درگیری مغازه دارها. اما آن روز، ماجرا فرق می کرد. این اولین بار بود که با چنین موقعیتی روبه رومی شد. چک را در دست گرفته بود و نمی دانست باید چه کار کند. چند دقیقه ای ایستاد، زیر آفتاب، با نگاهی دقیق گوشه و کنار برگه را بررسی کرد؛ شاید شماره ای، آدرسی، نشانی از صاحبش پیدا شود. اما هیچ چیز



نیکو عقیده ا حدود هفت سال است که محمد فتحانی، ساکن محله شهید باهنر بالباس مأمور سد معبر در منطقه ۶ کار می کند؛ منطقه ای شلوغ و پررفت و آمد، با معابر باریک و پیاده روهای کم عرض. همین شلوغی و ازدحام، کارش را پر از دردسر و چالش کرده است. می گوید از مغازه دارها و دست فروش ها آن قدر گله و شکایت شنیده که دیگر برایش عادی شده است. خیلی ها فقط همان تصویر نه چندان خوشایند از مأموران سد معبر در ذهنشان مانده و کمتر کسی فداکاری هایشان را دیده است. محمد اما از زوایای دیگر این شغل هم حرف می زند: از روزهایی که وسط شلوغی خیابان هفده شهریور، بچه ای گم شده است و او توانسته دست آن کودک را بگیرد و به آغوش پدر و مادرش برساند. از موقعیت هایی که بازوی نایبانی را گرفته است تا از خیابان ردش کند.

با این همه، یکی از خاطراتی که هیچ وقت از یادش نمی رود، برمی گردد به شش سال پیش؛ روزی که موقع خدمت، روی زمین چکی پیدا کرد به مبلغ ۸ میلیون تومان، رقمی که آن روزها پول کمی نبود.

۸ میلیون پول، پیش پای من

آفتاب مستقیم می تابید و هوا سنگین و داغ بود. خیابان از ازدحام آخر هفته می جوشید و صدای بوق ماشین ها، همه هم مردم و فریاد دست فروش ها در هم گره خورده بود. محمد فتحانی وسط همین شلوغی قدم برمی داشت؛ خسته، بی حوصله و زیر آفتاب مستقیم، در حال انجام مأموریت روزانه اش. تازه به یک میوه فروش تذکر داده بود که جعبه هایش را از پیاده رو جمع کند که ناگهان

۳ نسل از خانواده های محله امیرالمؤمنین (ع) در برنامه «مغز بادام» دورهمی گرفتند

شیرینی نوه داری



عیدگاه

جمعیت جوان کشورمان مناسب نیست؛ زیرا جمعیت افراد در شرف ازدواج و فرزندآوری زیاد است، اما انگیزه ای برای این کار نیست و مشکلات اقتصادی و فرهنگی یکی از دلایل آن است؛ اما نباید فراموش کرد که اگر این روند ادامه پیدا کند، حدود بیست سال دیگر جمعیت جوانی نداریم و جامعه پیر و فرسوده خواهد بود. اینجاست که پدر بزرگ و مادر بزرگ نقش مهمی دارند و می توانند بانگهداری از نوه های خود، به جوان ها کمک کنند.

راضیه محسنی، نماینده بانوان شورای اجتماعی محله امیرالمؤمنین (ع) و یکی از مسئولان برگزاری جشن «مغز بادام»، هم می گوید: این طرح با هدف ترویج فرزندآوری از طرف شهرداری ابلاغ شد و مردم را از برگزاری آن با خبر کردیم. ثبت نام برای پدر بزرگ ها و مادر بزرگ هایی بود که از سال ۱۴۰۱ به بعد نوه دار شدند. آن ها بزرگ و ستون خانواده هستند و می توانند تأثیر خوبی در فرزندهای خود برای فرزندآوری و در نتیجه افزایش جمعیت داشته باشند.

هستم. این جشن یکی از خاطره های خوبم خواهد شد؛ چون در مسابقه برنده شدم و یک کتاب جایزه گرفتم.

سمیرا بخشی، یکی از مادران شرکت کننده در این برنامه، می گوید: این دست جشن ها که برای مردم جنبه تفریحی دارد، باید بیشتر برگزار شود تا هم خانواده ها در کنار فرزندانشان اوقات فراغت سالمی داشته باشند و هم برای تشویق خانواده های جوان به فرزندآوری مؤثر باشد. درست است که در شرایط اقتصادی خوبی نیستیم، اما نباید این موضوع را مانعی برای فرزندآوری دانست و ناامید شد. اکبر حسینی، یکی از پدر بزرگ های شرکت کننده در برنامه، روی صندلی گوشه شبستان نشسته است و نوه یک ساله اش را در بغل دارد. او می گوید: با اینکه پاهایم درد می کند، مشتاق بودم همراه دو نوه ام اینجا باشم. نوه بزرگ ترم که ده ساله است، شاید این برنامه در ذهنش بماند. اما این فسقلی که توی بغلم است، اصلاً! اما من خوشحالم که امشب همراهشان بودم.

نقش بزرگ ترها در تشویق به فرزندآوری

حجت الاسلام والمسلمین محمدیان، امام جماعت مسجد امام جعفر صادق (ع) درباره وضعیت جمعیت به مردم می گوید: اوضاع

مرضیه میرزاپورا وارد مسجد امام جعفر صادق (ع) محله امیرالمؤمنین (ع) که می شوم، جمعیتی از اهالی محله اعم از پیر و جوان و کودکان و نوزادهای تازه به دنیا آمده در آغوش مادرانشان، در صف های منظم روی قالی های خوش رنگ مسجد نشسته اند. در یک سمت آقایان و در سمت دیگر خانم ها به صحبت های آقای مجری گوش می دهند. بچه ها از اینکه کنار خانواده به خصوص پدر بزرگ و مادر بزرگشان به یک جشن آمده اند، خوشحال اند. نام این برنامه «مغز بادام» است؛ جشنی به منظور قدردانی از پدر بزرگ ها و مادر بزرگ های محله و برای تشویق زوج های جوان به فرزندآوری. این برنامه با طرح یک مسابقه و اهدای جوایز، سخنرانی و پذیرایی از میهمان ها و در پایان آیین قدردانی از بزرگ ترها، فضای شاد و هیجان انگیزی برای مردم به وجود آورده است.

لحظات خوش خانوادگی

در ابتدای برنامه با برگزاری چند مسابقه، شور و هیجان خاصی در شبستان مسجد ایجاد می شود. فاطمه درودی، تنها کودک برنده مسابقه که توانسته است نام دو مکان دیدنی مشهد را بگوید، درباره این برنامه می گوید: با خانواده و پدر بزرگ و مادر بزرگم به این جشن آمدم. خیلی خوشحالم که اینجا

چهنو، مصلی، کارمندان اول، کارمندان دوم، شهید آقامصطفی خمینی، شیرین، امیرآباد، شهید معقول، کشاورز، پورسینا، ارونند، انصار، شهید باهنر، شهید بسکابادی، شهید شیرودی، شهید رستمی، کوی ۲۲ بهمن، کنه‌یست، شهید رجایی

محلات منطقه‌ها

مهدی‌آباد، رضائیه، سجادیه، حسین‌آباد، مهرآباد، امیرالمؤمنین^(ع)، نیزه، شهید آوینی، ثامن، کوی سلمان، جلالیه



نمایندگی فروش محصولات ایران خودرو از سال ۱۳۷۶ تا سه سال قبل در این مکان فعال بود اما در حال حاضر جای خود را به مجتمع خدمات تعمیر خودرو داده است.



چراغ مسجد قدیمی حجت^(عج) حدود چهار دهه می‌شود که در ابتدای این کوچه روشن است و پایگاه محوری فرهنگی و مذهبی این بخش از محله حسین‌آباد است.



کوچه پمپ گاز شهدای تاکسی‌رانی

عطائی‌اکوچه مشعل ۱۰ در محله حسین‌آباد، معبری پررفت و آمد اما غیرمسکونی است. این کوچه از خیابان اصلی و قدیمی مشعل آغاز و به بولوار شهدای تاکسی‌رانی ختم می‌شود. این خیابان دارای مجتمع تعمیرات خودرو و مدرسه استثنایی است و در ابتدای آن هم یک بوستان و پمپ گاز خودرو شهدای تاکسی‌رانی قرار دارد. وجود این پمپ گاز باعث شده است اهالی این اطراف، کوچه مشعل ۱۰ را به نام کوچه کنار پمپ گاز بشناسند.



دبستان پسرانه استثنایی جوادالائمه^(ع) سال ۱۳۶۲ در این معبر تأسیس شده است و در حال حاضر دانش‌آموزان استثنایی دوره اول و دوم ابتدایی در آن تحصیل می‌کنند.

ایستگاه پمپ گاز شهدای تاکسی‌رانی، از ایستگاه‌های قدیمی گاز سی‌ان‌جی مشهد است که در ابتدا مختص تاکسی‌رانی و تاکسی‌رانان بود و در حال حاضر، دوفاز فعال دارد که همه شهروندان می‌توانند از آن استفاده کنند.



بوستان شهدای تاکسی‌رانی حدود یک دهه است که در ابتدای این کوچه قرار دارد و امکاناتی مانند وسایل ورزشی، وسایل بازی و سرویس بهداشتی را برای شهروندان محله فراهم کرده است.